

از طرف دیگر خود با گروه مستشاری که برای آموزش امور نظامی استخدام شده اند و حقوق بگیر ملت ایران بودند در حضور ژنرال هایزر به گفتگو درباره مشکلات مملکتی می پردازید و علناً آنها را در امور داخلی کشورتان مداخله میدهید از ژنرال چه خواسته اید که ایشان میخواست با آقای کارتر رئیس جمهور وقت امریکا صحبت کند؟ با این همه معلومات نظامی و دکترای حقوق انقدر درک نمی کردید که نه کارتر و نه گروه مستشاری او قادر به حل مسائل مملکتی ما نیستند و اگر راه حل برای مشکلات مملکت یافت میشد فقط و فقط با تکیه بر عقل و درایت میهن پرستانه و فعالیت پی گیر انسانهای شریف و بی نظر مملکتمان میسر میگردد؟

تیمسار شما آنها را رفع مشکلات مملکت را در این دانسته اید که از ورود یک ملای چرکین ریش به مملکت جلوگیری شود. وای که چقدر یک افسر عالیرتبه و یک امیر ارتش باید نفهمد، خام باشد، خیانتکار باشد تا بتواند باین اندازه از یک آخوند ترس و واهمه داشته باشد. امیری که در بالاترین درجات ارتش و در بالاترین مقامهای نیروی انتظامی کشورمان بوده است. امرای شریف و میهن پرست شرمنده هستند که شما جزء همقطاران آنها هستید، حیف از زنده یادان سپهبد رحیمی ها، بدره ای ها، محققى ها، که شما بغلط افتخار ریاست بانان را داشته اید.

تیمسار، باور کنید تمایلی ندارم که قلم را آزاد بگذارم تا هر آنچه را که قلب من و امثال من افسران میهن پرست را میسوزاند بر روی کاغذ بیاورم. برای پاسخگویی به اظهاراتتان چندین برابر کتاب شما اوراق سفید را میتوان قلم زد و دلایل و مستندات را عنوان کرد که هر کدام به تنهایی محکومیت شما را تکافو می نمایند ولی چه کنم که بقول عوام تف سربالاست. امرای شریف و افسران میهن پرست فراوانی داریم که باین لحاظ دم فرو بسته اند و میسوزند و لب نمی گشایند برای این کار در آینده نزدیک در کشورمان دادگاههای صالحه و ملی بانها رسیدگی خواهند نمود

و خیانتها و جنایتها را پاسخ خواهند داد. ولی این را بدانید که شما شدیداً مورد اتهام میهن پرستان هستید و دایره این اتهامات تا آنجا گسترش می یابد که معتقدند امر قتل افسران در رباشگاه افسران گارد و ترور تیمسار بدره ای عضویت دادگاه محاکمه افسران رشید و عامل اصلی جلوگیری از اقدامات ارتش بوده اید. خاموش باشید و در مخفی گاه بدور خود و زندگی خود تار فراموشی به تنید و سعی نکنید مردم را احمق و بی شعور بدانید شاید بدین نحو هنگام رسیدگی به خیانت ها و جنایت ها مجازات خفیف تری شامل شما بشود. ایرانی با گذشت است. میتوانید بآن امیدوار باشید.

● پیام ایران، ۱۹۹۰

www.iran-archive.com

سرهنگ، عزیز- ه

تیمسار! اعتراف کنید

تیمسار ارتشبد قره باغی من افسری هستم که چند بار از طرف شما مورد تشویق قرار گرفته ام و آخرین بار در پایان مانور دوست ۳ در باشگاه افسران لشگر ۶۴ رضائیه که به مناسبتی شما نیز حضور داشتید مرا از وسط جمع افسران ایرانی و خارجی توسط سرتیپ نهائی معاون لشگر احضار نمودید و ضمن تقدیر بنده را افسر نمونه ای توصیف کردید.

ضمن یادآوری این نکته که اکنون نه شما رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران هستید و نه حبیب اللهی فرمانده نیروی دریائی و هم اکنون در جای شما یک غیرنظامی قرار گرفته و فرمانده نیروی دریائی نیز پاسدار شمخانی است امیدوارم دور از شأن خود ندانید و به سئوالات من پاسخ منطقی ارائه فرمائید:

۱- آیا در روز ۲۲ بهمن ماه شورای عالی فرماندهان ارتش را به دستور و یا با کسب اجازه از نخست وزیر قانونی کشور تشکیل دادید یا به اراده شخصی خویش و در صورت دوم چرا؟ و به چه مجوزی؟

۲- با توجه به اینکه ارتش مسئول حفظ امنیت و استقلال کشور است و مسئولیت حراست از قانون اساسی را بر عهده دارد. اعلان بی طرفی بجز تسلیم نمودن ارتش چه مفهوم دیگری می‌توانست داشته باشد؟ در آن شرایط بحرانی اعلام بی طرفی ارتش یعنی تسلیم کردن ارتش. یعنی خیانت به کشور. یعنی عدم حمایت از دولت و قانون اساسی. یعنی قطع بازوی اجرائی دولت برای حفظ امنیت کشور که جنابعالی مسئول مستقیم آن و پی آمدهایش که هم اکنون کشور و ملت و ارتش با آن روبرو می باشند هستید.

۳- اظهار فرموده اید که در آن زمان ارتش ۳ راه حل بیشتر نداشت و سرکار راه حل سوم را که هیچ فرقی با راه حل دوم ندارد انتخاب فرمودید. اولاً در صورت انتخاب راه حل اول بر اساس چه قرائن و شواهدی احتمال بروز جنگ داخلی و دخالت قشون خارجی را میدادید؟ ثانیاً اگر بر فرض محال چنین احتمالی نیز وجود داشت آیا نتیجه آن اسفناک تر از این میتوانست باشد که هم اکنون با آن مواجه هستیم؟ و اگر بر فرض محال چنین هم بود اقلأً این فایده را داشت که پرسنل ارتش غرور و شرف سربازی خود را با نثار جان خود شجاعانه حفظ کرده بود و دست بسته تحویل یک مشت تعزیه خوان و اراذل و اوباش نمی شد که همه را گوسفندوار سلاخی کنند و یا در جنگ صدور به اصطلاح انقلاب ضمن تحقیرهای خرد کننده به کشتن بدهند.

تیمسار ارتشبد قره باغی بیائید صادقانه حرف آخر را بزنید و اعتراف کنید که شما مرد اینکار نبودید و شجاعت و کفایت مسئولیتی را که به شما واگذار شده بود نداشتید. اعتراف کنید که شما و فردوست ها و نازپرورده های دیگر دربار که شاه فقید بی جهت به شما اعتماد کرده بود با رفتن ایشان مثل بادکنکی که بادش را خالی کرده باشند خالی شدید.

تیمسار ارتشبد قره باغی گفتنی خیلی زیاد است و نیاز به نوشتن کتابهای قطور دارد و همه ذکر مصیبت است فقط امیدوارم با شجاعت به خیانت خود به ارتش - دولت - مردم و کشور اعتراف کنید و برای تبرئه خود تقصیر را به گردن سایرین نیاندازید و به ملت ایران بگوئید که اگر بجای شما سهبید صانعی ها، سهبید بقراط، جعفریان ها، مین باشیان ها و... بودند اکنون دچار این فاجعه نمی شدند و حداقل با این اعتراف از بار گناهان خود بکاهید و مردم را از بیگناهی سایر ارتشیان آگاه نمائید.

دکتر منوچهر رزم آرا

آقای قره باغی «بیطرفی» معنائی جز تسلیم نداشت

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بطور قطع یکی از سیاه ترین روزهای تاریخ مملکت ما میباشد. پیامدهای فاجعه این روز شوم در طول یازده سال گذشته با حوادث اسفناک و دردناکی روزبروز ظاهر گردیده است. وظیفه ملی هر ایرانی وطن پرست است که مسببین واقعی این فاجعه تاریخ را بشناسند و بشناساند و از لوٹ شدن حقایق جلوگیری نماید.

در حدود چهار سال است که آقای قره باغی آخرین رئیس ستاد بزرگ ارتش ایران مبادرت به نشر دو کتاب و اخیراً در سه شماره پیاپی هفته نامه کیهان (۲۰، ۲۳، ۲۴ آذر ۶۸) مصاحبه ای از ایشان چاپ شده است که در آن بجای آنکه بر حوادث دوازده سال گذشته ایران روشنائی تازه ای افکنده شود، تلاشی بعمل آمده است تا حقایق پوشیده در ابر غلیظی از ادعاهای بی اساس و اتهاماتی ناروا از چشمها مستور بماند.

غرض از ارائه این مختصر در هفته نامه کیهان به هیچوجه برقراری جروبحث با آقای قره باغی نیست. حوادث یازده سال گذشته اعمال ایشان را بررسی و ارزیابی نموده است و در آینده تاریخ عادلانه و قاطعانه قضاوت خواهد نمود. ولی شخصاً بعنوان یکی از افراد این مملکت و فرزند یک خانواده نظامی که پدر و برادران ارشدم از پایه گذاران ارتش نوین ایران بودند، ارتشی که قربانی حادثه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گردید، و بخصوص یکی از افرادی که با فعالیتهای اجتماعی و سیاسی قبل از تشکیل آخرین دولت قانونی ایران و بعداً یکی از مسئولین این دولت در

طی ۳۷ روز که از نزدیک و عملاً در متن رویدادهای آنروزهای تاریخ بودم، وظیفه ملی خود میدانم که مسائل و حقایق را برای روشن شدن اذهان هموطنان توجیه نمایم.

تصفیه تاریخ معاصر ایران از دروغها و دستکاریهای حساب شده، شرط پیشین گفتگوی باز و بی پیرایه ای است برای دستیابی به تفاهم ملی که ایران امروز بیش از همیشه به آن نیازمند است. مصاحبه آقای قره باغی به این مقصود نه تنها کمکی نمی کند بلکه ما را از چنین هدفی دور میسازد. بعقیده من همه کسانی که در حوادث این سالهای خطیر شرکت کمابیش تعیین کننده ای داشته اند، باید در برابر مسئولیتهای خود قرار گیرند و بابت آنچه کرده اند و آنچه نکرده اند پاسخگو باشند.

از میان آن امیران ارتش که از مهلکه باصطلاح انقلاب اسلامی جان به سلامت برده اند، هیچ کس به اندازه آقای قره باغی در معرض این اتهام نیست که نیروهای مسلح را به انقلاب خمینی تسلیم کرد و بازاء چنین خدمتی جان خود را نجات داد.

بخش بزرگ این مصاحبه را تلاش آقای قره باغی برای برائت از این اتهام تشکیل میدهد. ولی او در اینجا نیز همان شیوه ای را بکار میبرد که گفته میشود در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی بکار برده است: قربانی کردن دیگران برای نجات دادن خود. گوئی آقای قره باغی راهی بهتر از این پیدا نکرده است که برای پاک کردن خود دیگران را بیالاید. وی برای آنکه در همان حرکت نخست، مخالفان خود را بی اعتبار گرداند، می کوشد این فکر را الغاء کند که مخالفان او مخالفان ایرانند و در نتیجه مخالفت با او مترادف با مخالفت با ایران است. می گوید: "وقتی بعد از چهارده ماه اختفا موفق شدم نجات پیدا کنم... بقدری با شایعات دروغ و عجیب و غریب دستگاه های تبلیغاتی دشمنان ایران روبرو شدم که دیدم در جو آن روز جواب دادن باین شایعات... بی فایده و

غیر مقدور است" این که آقای قره باغی مخالفان خود را با دشمنان ایران یکی می انگارد نمی تواند یک سهو کلامی باشد، بلکه یک تاکتیک حساب شده است. وی برای آنکه از تاکتیک خلع سلاح اخلاقی مخالفان خود بهره بیشتر بگیرد می افزاید که منبع اصلی این شایعات "فرد مغرضی" است که "برخلاف مقررات از ساواک به نیروی زمینی منتقل شده بود و در زمانی که ارتشید قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بود، به خدمتش پایان داده شد".

آقای قره باغی میگوید نه تنها "مغرضینی" مانند شاپور بختیار و غلامعلی اویسی بلکه همه آن کسانی که در زمان فرماندهی او در ژاندارمری یا وزارت کشور باز نشسته و یا منتظر خدمت شده بودند و یا تحت تعقیب قرار گرفته بودند، از این شایعات حداکثر بهره برداری را علیه او کرده اند. چه سناریوی مفصل و چه کارگردانان توانائی! فقط برای آنکه تیمسار ارتشید قره باغی را از چشم مردم بیاندازند.

شاپور بختیار، ارتشید اویسی، سنجابی، داریوش فروهر، ژنرال هایزر، مهدی بازرگان، به دیده آقای قره باغی شرکت کنندگان در این توطئه بزرگ بین المللی برای بدنام کردن آقای رئیس ستاد بزرگ ارتش اند. اینکه یک فرد "مغرض" که ارتشید قره باغی حتی نام او را نیز بروز نمیدهد، چگونه توانسته است این توطئه بزرگ بین المللی را براه اندازد، پرسشی است که در این مصاحبه بدون پاسخ میماند.

خویشاوندیها: آقای قره باغی از شایعات کم اهمیت مانند خویشاوندی سببی یا نسبی با آیت الله شریعتمداری و مهدی بازرگان آغاز میکند تا به آن "شایعه" بزرگ برسد که سازش او با روح الله خمینی در هفت ماه یا ماههای بسیار حساس پیش از انقلاب است. من شایعه خویشاوندی های او را مسأله ای در خور بحث نمیدانم. از آنجا که انسان خویشاوندان خود را انتخاب نمی کند، مسئولیتی نیز از بابت خویشاوندیهایش ندارد. نیز شایعه شرکت او در دادگاههای انقلاب بعنوان

مشاور دادستان مسئله ای است که میان او از یکطرف و ژنرال هایزر و آن "فرد مغرض" از طرف دیگر باید حل شود. غرض من چیز دیگری است. من بر واقعیتی پافشاری میکنم که شواهد تأیید کننده آن به همان اندازه انکار ناپذیر و نیرومندانند که دلایل آقای قره باغی در رد آنها سست و بی پایه می نمایند.

تسلیم ارتش شاهنشاهی به انقلاب اسلامی؛ همه آن کسانی که از دور و نزدیک در رویدادهای سال ۱۳۵۷ شرکت داشته اند، یک صدا می گویند آقای قره باغی ارتش را به انقلاب اسلامی فروخت و در نتیجه یگانه راهی که در پایان برای نجات کشور از بلیه بزرگ رژیم کنونی باقی مانده بود بست. ژنرال هایزر چنین عقیده ای دارد، کریم سنجابی چنین عقیده ای دارد. داریوش فروهر گواهی می دهد که حامل پیامی از خمینی برای آقای قره باغی بوده است.

مهدی بازرگان تأیید می کند که رئیس ستاد بزرگ ارتش که آقای قره باغی باشد، با انقلاب اسلامی کنار آمده بود و سرانجام این که دکتر بختیار، نه یک بار بلکه بارها گواهی داده است که آقای قره باغی ارتش را نه در جهت نگاهداری کشور، بلکه در جهت تسلیم به خمینی سوق داده است. (در این باره بیشتر توضیح خواهم داد). فهرست کسانی که این اتهام را به آقای قره باغی وارد می آورند، هر اندازه طولانی تر میشود آقای قره باغی بهمان نسبت دیوار حاشا را بالا میبرد تا به آنجا که می گوید آخوندها نیز شایعه همکاری وی را با انقلاب بدان سبب دامن زدند که "پرسنل ارتش باور کند هم دوره تحصیل اعلیحضرت و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران با این سوابق خدمتی با خمینی همکار می کند".

حال بینیم خود اعلیحضرت فقید در باره رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و همدوره تحصیل خود چه می گوید:

"ژنرال هایزر از ارتشبد قره باغی خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبد قره باغی این تقاضا را به من گزارش

داد. نمی دانم در این ملاقات چه گذشت. می دانم که ارتشبد قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرده تا فرماندهان ارتش را از هرگونه اقدام و تصمیمی بازدارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد. زیرا فرماندهان و امرای ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره باغی به وسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت" (پاسخ به تاریخ نوشته محمد رضا پهلوی - ترجمه فارسی ص ۲۷۳ و ۲۷۴).

سخنان روشن و بی پرده شاه فقید ایران را در باره رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران همدوره خود تجزیه و تحلیل کنیم، به نتایج زیر میرسیم:

۱ - قره باغی پیش از ملاقات با بازرگان به همراه ژنرال هایزر، شاه را در جریان می گذارد. ولی پس از ملاقات، دیگر صلاح نمی داند فرمانده خود را از جریان آن مطلع کند.

۲ - شاه از خلال حوادثی که در آن روزها گذشت و با احتمال بسیار بموجب اطلاعاتی که به آن دسترسی پیدا کرد، بر نقش بازدارنده آقای قره باغی بر ارتش تأکید می کند. شاه بصراحت می گوید در حالی که امرای ارتش یکی پس از دیگری به قتل رسیدند، آقای قره باغی توانست جان خود را نجات دهد (زیرا مهدی بازرگان که با آقای قره باغی خویشاوندی نداشت که در صدد نجات جان او برآید. لابد حساب دیگری در کار بوده است).

۳ - قره باغی تنها کسی است که می تواند درباره آنچه در آن روزها میان خود او و گردانندگان انقلاب گذشت، شخصاً گواهی بدهد ولی تاکنون با سماجت از زیربار این مسئولیت شانه خالی کرده است.

بار سنگین اتهام: از آقای قره باغی باید پرسید که آیا بزرگ ارتشتاران فرمانده در شمار آن خیلی بزرگ "مغرضان" است یا زیر تأثیر القائنات آن "فرد مغرض" قرار گرفته و یا در دوران تصدی آقای قره باغی در فرماندهی ژاندارمری و وزارت کشور، از کار برکنار، منتظر خدمت یا

بازنشسته شده و یا تحت تعقیب قرار گرفته بود... آنچه را همه "تسلیم ارتش" می نامند، آقای قره باغی "بیطرفی" می خواند. یک واژه بجا باید جای خود را به استفاده نابجا بسپارد تا آقای قره باغی از بار سنگین اتهامی که براوست رهایی یابد و سرانجام از بابت صدمه جبران ناپذیری که به کشور زده است دست خوش هم بخواهد!

شاه هنگامی که به روشنی میگوید "ارتشبد قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش را از هرگونه اقدام و تصمیمی باز دارد، کدام نظر را تأیید میکند؟ نظر قره باغی را که مدعی است در نجات کشور کوشیده است یا نظر بختیار را که عقیده دارد قره باغی کاری کرده است که با هر معیاری "خیانت" بشمار می آید؟

آقای قره باغی بعنوان افسری که در رشته حقوق و علوم سیاسی نیز درس خوانده است، باید خوب بداند که بیطرفی فقط در ارتباط با امری که در حال وقوع است معنایی ملموس پیدا می کند. بیطرفی نیروهای مسلح، مثلاً در برابر یک انتخابات آزاد یک معنا دارد و در برابر شورشی که به ویرانی کشور برخاسته بود معنایی دیگر. وانگهی بیطرفی بین کدام طرفین دعوی و برسر چه مطلبی، بیطرفی بین دولت قانونی که مسئول حیات مملکت در یک موقع خطیر است و توطئه و شورش برای درهم کوبیدن شیرازه مملکت؟ سزاوار تأمل است که انهدام ارتش خود یکی از هدفهای عمده این ویرانگری انقلابی بود که در روزها، هفته ها و ماهها ناظر آن بودیم که هنوز نیز ادامه دارد.

آیا آقای قره باغی از سیل بنیان کنی که میرفت سرزمینی را زیر و رو کند غافل بود؟ گمان نمی رود، دلیل را از اسنادی می آوریم که در کتابی زیر عنوان "مثل برف آب خواهیم شد" گرد آوری شده است و حاوی صورتجلسه های نشست شورای فرماندهی ارتش در روزهای خطیر بهمن ۱۳۵۷ است. از قضا خود آقای قره باغی درستی این اسناد را تأیید کرده است (مصاحبه با کیهان ۳۰ آذر ۶۸). طبق این سند وی در جلسه ۹

بهمن ۱۳۵۷ شورای فرماندهی نظامی می گوید: "نظر بنده این بود که ارتش یعنی ما، باید بدترین وضعیت را فرض کنیم. وقتی ما برای بدترین وضعیت تفکری یا طرحی داشته باشیم، خوب، یعنی مسائل و وضعیت بهتر خود بخود حل است. چون از دیروز بنده احساس کردم که وضع سیاسی و اوضاع مملکت دگرگونی پیدا کرده" (مثل برف آب خواهیم شد. ص ۲۰۹).

در آن زمان که حمله های جسته و گریخته به ارتش آغاز شده بود روح الله خمینی به یاری یک تاکتیک دوگانه یعنی اغفال ارتش از سوئی و تهدید دولت بختیار از سوی دیگر، میان نیروهای مسلح و دولت بختیار تفرقه می انداخت.

سخنرانی خمینی در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در گورستان بهشت زهرا از این حیث در خور تأمل است. در حالی که گفت "توی دهن دولت میزند" چاپلوسی امیران ارتش را کرد و گفت: "آقای سرلشگر، آقای سپهبد، می خواهیم که آقای خودت باشی، آغوش ملت برای تو باز است. پیش از آن نیز خمینی در اعلامیه ای گفته بود، "مردم موظف اند با نیروهای انتظامی و ارتش با برادری و مهربانی رفتار کنند و اگر اشراری قصد حمله به آنها را داشتند از برادران خود دفاع کنند". (اعلامیه ۲۳ دی ۱۳۵۷ به نقل از روزنامه اطلاعات). لیکن آقای قره باغی زیرک تر از آن بود که این تاکتیک اغفال گرانه خمینی را دریابد. می گوید: "...او (خمینی) می خواهد این طور وانمود کند که او و طرفدارانش مخالف ارتش نیستند... منظورش این است آنهایی که به ارتش حمله می کنند جزو مذهبی ها نیستند، اشخاص دیگری هستند" و می افزاید: ما میدانیم که این ها، هم مذهبی ها هستند هم کمونیستها". (مثل برف... ص ۵۱)

روح الله خمینی تاکتیک آرام نگاهداشتن و اغفال ارتش را بدان سبب دنبال میکرد که واکنش ارتش برایش نامعلوم بود. او، برای آنکه بتواند حمله خود را به دولت بختیار شدت بخشد، میبایست ارتش را از

بازی حذف کند، چرا که میدانست دولت بختیار بدون حمایت نیروهای مسلح نمی تواند دوام بیاورد. در این حالت آیا هدیه ای گرانبها تر از "بیطرفی" ارتش امکان داشت به خمینی داد؟ اکنون معلوم میشود که شاه هنگامی که از باز داشته شدن ارتش بوسیله آقای قره باغی سخن می گوید، به کجا می خواهد بزند. آقای قره باغی، طبق سند (مثل برف آب خواهیم شد) از یک سو میگفت که برای مسئله ایران راه حل نظامی وجود ندارد و راه حل فقط سیاسی است. از سوی دیگر تجویز میکرد که ارتش در سیاست مداخله نکند. راهی بهتر از این برای گیج کردن فرماندهان نظامی وجود داشت؟ وسیله ای مؤثرتر از این برای بی پشتوانه کردن تلاشهای سیاسی بختیار برای مهار کردن توفان انقلاب تصور پذیر بود؟

با کنار کشاندن ارتش از کشمکش که میان انقلاب خمینی و دولت بختیار وجود داشت، یعنی با همان کاری که آقای قره باغی اسمش را "بیطرفی" می گذارد هر راه حلی الزاماً به سود روح الله خمینی تمام می شد. یعنی پیروزی انقلاب را تضمین میکرد. که در نهایت نیز چنین شد. لیکن آقای قره باغی ناستوده ترین و ناجوانمردانه ترین راه را برای بیرون کشیدن خود از زیر بار مسئولیت انتخاب کرده می کوشد موج اتهام را بطرف شاپور بختیار برگرداند و هنگامیکه مصاحبه کننده از وی می پرسد: اگر بختیار آهنگ سازش با انقلاب داشت، آیا در رده های فرماندهی هرگز کسی یا شورائی به فکر بدست گرفتن قدرت و اداره مملکت بوسیله حکومت نظامی نیفتاد، بسادگی پاسخ میدهد: «اگر مذاکرات سری شورای فرماندهان نظامی، در کتاب (مثل برف آب خواهیم شد) که بهترین مدرک مسلم تاریخ وقایع بحران ۵۷ میباشد به دقت بررسی شود، بخوبی روشن میشود که هیچوقت چنین فکری در بین فرماندهان نبوده است» اکنون بیائیم این "بهترین مدرک مسلم تاریخ و وقایع بحران ۱۳۵۷" را به دقت بررسی کنیم تا بخوبی روشن شود که ادعای

آقای قره باغی و مندرجات این کتاب چقدر از همدیگر فاصله دارند. پس از این بررسی، هیچ عذاب وجدانی نخواهیم داشت اگر آقای قره باغی را یک دروغگوی بزرگ بخوانیم.

شاپور بختیار مسئله استعفای خود را دروغ بزرگی میدانند که قره باغی شایع می کند بختیار به صراحت می گوید هرگز استعفا نداده است و اگر آقای قره باغی سندی در این مورد دارد اکنون وقت ارائه دادن آن است.

شیوه شتر مرغی: سپهبد محقق، فرمانده ژاندارمری در جلسه ۹ بهمن ۱۳۵۷ پیشنهاد می کند که ارتش سرانجام باید قاطعیت نشان دهد. تأکید میکند که اگر دیرتر از این بجنبیم، همه رشته ها خواهد گسست و قره باغی با خونسردی پاسخ میدهد "بسیار خوب زیاد سخت نگیرید، که این نظر تیمسار بود." (مثل برف آب خواهیم شد... ص ۲۲۰). آقای قره باغی در آن جلسات مداوم از یک سو میگوید و تکرار می کند که سیاست کار ارتش نیست. و از سوی دیگر اصرار میورزد که از لحاظ عمل نظامی همه باین نتیجه رسیده ایم که عمل نظامی نه امکان دارد و نه به مصلحت است" (همان کتاب ص ۲۴۵) سیاست کار ارتش نیست. عمل نظامی هم به صلاح نیست. پس برای ارتش در آن روزهای شدت بحرانی چه کاری باقی مانده بود؟ "بیطرفی" ولی برخلاف ادعاهای آقای قره باغی فرماندهان ارتش در آغاز همه طرفداری از این "بیطرفی" نکردند. بلکه آقای قره باغی آنان را بتدریج باین راه حل کشانید. صورت جلسه مذاکرات را به دقت مرور کنیم: سپهبد صانعی می گوید که ارتش در این لحظه باید بوظیفه خود عمل کند و با رفتن شاه به بازداشت مخالفان، در هر رده و مقامی که باشد پردازد. توزیع برق و سوخت و نظارت بر رسانه های همگانی را اعمال کند، می افزاید: "اسمش را کودتا میگذارید. بنده نمیدانم اسمش را حمایت از دولت قانونی می گذارید که برحسب نظر بنده صحیح تر است. اسمش را پیشگیری از مخاطرات برای

مملکت می گذارید، باز هم فرقی نمی کند. "و آقای قره باغی بجای آنکه این جدی ترین مسئله روز را به بحث بگذارد، مطلب را چنین درز می گیرد که "احساسات پاک تیمسار قابل ستایش است، اما ارتش شاهنشاهی در سیاست مداخله نمی کند" و می افزاید: «ممکن است روزی برسد که ارتش ناگزیر به چنین مداخله ای بشود ولی اکنون سیاست را نخست وزیر (بختیار) تعیین می کند و وظیفه ما پشتیبانی از این دولت با تمام امکانات است». (مثل برف آب خواهیم شد ص ۸۷، ۸۸ و ۸۹).

آیا ارتشی که قره باغی رئیس ستاد آن بود، با تمام امکانات از دولت بختیار پشتیبانی کرد؟ گمان نمی رود کسی بهتر از خود بختیار بتواند به این پرسش پاسخ بدهد. پاسخ بختیار چیست؟ می گوید برخی از سران ارتش مرتکب خیانت شدند و تیمسار ارتشبد قره باغی در میان این "برخی سران" است.

این شیوه آقای قره باغی را جزروش شترمرغی چه میتوان نام نهاد؟ هنگامی که سخن از یک راه حل نظامی است، او راه حل سیاسی را توصیه می کند، و هنگامی که راه حل سیاسی در میان است، می گوید ارتش در سیاست مداخله نمی کند.

آقای قره باغی درست هنگامی فرش حمایت را از زیر پای بختیار کشید که وی (بختیار) برای به نتیجه رساندن مذاکرات سیاسی بیشترین نیاز را بدان داشت. آقای قره باغی در هیچ زمان صداقت را بعنوان نقطه قدرت خود نشان نمی دهد. در آن روز میگفت ارتش باید همه حمایت های لازم را از نخست وزیر قانونی بعمل آورد. امروز، در همان مصاحبه می گوید "هرچه در رویدادهای آن زمان بیشتر دقت میشود، بهتر روشن میگردد که تمام این وقایع بحران ۱۳۵۷ ایران یعنی خروج اعلیحضرت از کشور، آمدن خمینی به ایران، ایجاد هرج و مرج در کشور و بالاخره سقوط رژیم نتیجه همکاریهای مخفیانه آقای بختیار با مخالفین و ژنرال هایزر (که بختیار او را حتی یک بار هم رؤیت نکرد) و همکاران وی در

ایران است".

ادعائی که او امروز درباره سازش بختیار با شورای انقلاب می کند در آن روز نمی کرد. لابد باید در این فاصله به اسناد تازه ای دست یافته باشد که چنین ادعائی را جایز می شمارد. ولی کو آن اسناد؟ و آقای قره باغی چیزی ارائه نمی دهد.

هنگامی که آقای قره باغی مردم را آن قدر دست کم میگیرد که می پندارد این ناسزاگوئیها را باور میکنند، می گوید از آنان انتظار دارد "شایعه های" مربوط به سازش او با خمینی و شرکت او در دادگاههای انقلاب باور نکنند؟

شواهد بیشتری در این باره وجود دارد. در یکی از جلسات همان شورای فرماندهی نظامی، سخن از گلهائی است که انقلابیون بر سینه یا به لوله تفنگ سربازان می زدند، این بخوبی در متن تاکتیک خمینی برای خنثی کردن ارتش می گنجید.

شادروان سپهبد بدره ای به کنه این تاکتیک پی برده بود، می گوید "به نظر من اصلاً نباید اجازه بدهیم که این فکر به مغز یک سرباز خطور کند که حتی یک گل بگیرد... چون شروعش با همین گل گرفتن است" ولی آقای قره باغی در این جا نیز همان شیوه از پیش اندیشیده نرم کردن و سرگردان ساختن ارتش را دنبال می کند. می گوید: "من فکر می کنم که سرباز این گل را که سرتفنگش زده اند می تواند بردارد و کنار بیاندازد. این که دیگر اشکالی ندارد. به او بگوئیم: بابا این گل را که اینجا گذاشته اند بردار و بینداز زمین نه فحش بده، نه چک بزن و نه تخت سینه اش بزن و نه گل را روی سینه ات بزن (مثل برف آب خواهیم شد" ص ۵۵).

آیا انقلاب نباید برای رئیس ستادی چنین خوش اخلاق و خوش برخورد بجای یک شاخه گل تاج کلی بفرستد؟ شادروان سپهبد رحیمی، که در آن مذاکرات حضور داشت، به طعنه می گوید: "هم دیده بشوند، هم

دیده نشوند، هم آن نظر تأمین شود، هم این نظر تأمین شود." قره باغی بسیار خوبست، رحیمی انشاءالله موفق باشند.

ناگیریم قضاوت شاه فقید را درباره آقای قره باغی چون ترجیح بندی تکرار کنیم:

"ارتشبد قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش را از هرگونه تصمیمی بازدارد". فرماندهان ارتش از روز نخست بیطرف نبودند. آقای قره باغی آنان را به این طرف کشاند" و اصلاً ایشان با چه مجوزی و برطبق چه اختیاری بدون اطلاع نخست وزیر مسئول روز ۲۲ بهمن میادرت به تشکیل آنچنان جلسه ای نمود که حاصلش بیطرفی ارتش" بود. روز ۲۲ بهمن که از صبح تا حدود ساعت یازده بشهادت منشی دفتر مخصوص نخست وزیر که در تلاش جستجوی آقای قره باغی بود، و برخلاف ادعای ایشان که چند بار با نخست وزیر صحبت کرده اند، بدون نتیجه ماند تا ساعت ۱۲ آقای قره باغی نخست وزیر را از تصمیم شورای فرماندهان با تلفن مطلع مینماید. در همان ساعات بود که موج شورشیان به چند صد متری دفتر نخست وزیری نزدیک گردیده بود. آقای ارتشبد قره باغی خوب میدانست که انقلاب جلو در سرباز خانه ها انتظار میکشد تا به محض اعلام "بیطرفی" ارتش حمله به سربازخانه ها را انجام دهد. آنچنان که دیدیم انجام دادند.

بختیار بعنوان نخست وزیر قانونی از ارتش خواسته بود «در صورت حمله به آن بیدرنگ آتش بگشاید و این دستوری است که یکبار صادر شده است و دیگر نیازی به تأیید دوباره آن نیست».

از آقای قره باغی باید سؤال نمود که اگر بختیار با خمینی و مخالفان زدو بندی داشته بود، در سال ۱۹۸۰ روح الله خینی تروریستهای خود را برای کشتن چه کسی فرستاد؟ بختیار یا قره باغی؟

اکنون قضاوت این رویدادها را میتوان بر عهده خواننده بیطرف گذاشت (واین با "بیطرفی" آقای قره باغی فرق دارد) که در آن روزها

بختیار با شورای انقلاب مخفیانه سازش کرده بود یا آقای قره باغی؟
خوب شد که اسم شورای انقلاب به میان آمد - هنگامی که آقای
قره باغی در جلسه ۲۵ دیماه ۱۳۵۷ توصیه میکند که بسوی مردم
تیراندازی نشود، سپهد مجید معصومی می گوید "نیازی هم به
تیراندازی نیست. فقط شورای انقلاب را به محض آنکه تشکیل شد،
دستگیر کنید و شورای انقلاب تشکیل شده است." و باز آقای قره باغی
به میان حرف می پرد "شورای انقلاب؟ کی تشکیل داده؟ ما کاری به آن
نداریم"

در حالی که گوش به توصیه آقای قره باغی سپرده ایم "بیطرفی"
و حوادث آن روزها را به دقت مرور میکنیم. یک نکته برجستگی خاصی
پیدا می کند و آن هم نقش ارتشبدحسین فردوست است که او نیز مانند
آقای قره باغی همدوره اعلیحضرت فقید بود. ارتشبد حسین فردوست،
۹ سال پس از انقلاب در جمهوری اسلامی زندگی کرد و ظاهراً به مرگ
طبیعی درگذشت. آقای قره باغی می گوید پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، روز
صدور اعلامیه "بیطرفی ارتش" دیگر حسین فردوست را ندیده و از احوال
او اطلاعی نداشته است. برای اطلاع آقای قره باغی بد نیست بگوئیم
وقتی ارتشبد حسین فردوست را چند ماهی پیش از مرگ برای مصاحبه
به تلویزیون جمهوری اسلامی آوردند با وی با چنان عزت و احترامی
رفتار کردند که روزنامه جمهوری اسلامی (شماره ۱۵ فروردین ۱۳۶۶)
بر آشفته پرسید: "برخوردی که با فردوست شد و تکریمی که از وی بعمل
آمد چگونه قابل توجیه است! در حالی که ما حتی با مقامات رسمی
جمهوری اسلامی هم این گونه برخورد نمی کنیم." از محتوای این
مصاحبه صحبتی نمیکنیم ولی گویای بسیار مطالب برای شناساندن
شخصیت این فرد شوم میباشد. تعریف و دفاع آقای قره باغی، از این
عنصر مشکوک بخودی خود مبین فعل و انفعالاتی است که منجر به
انهدام ارتش و سقوط مملکت گردید. آقای قره باغی، چه گفته‌هایز

راست باشد چه دروغ، در هر حال باید این را خوب بداند که رفتاری که در دادگاههای انقلاب با امیران ارتش شد و اهانت‌هایی که نسبت به آنان بعمل آمد، هیچ سختی با رفتار مؤدبانه‌ای نداشت که رژیم اسلامی با ارتشبد فردوست کرد.

روح الله خمینی زیر بسیاری از قولهای خود زد و ولی برخی دین‌های خود را نیز ادا کرد. از این بابت حسین فردوست و عباس قره باغی نباید از روح الله خمینی گله مند باشند. آقای قره باغی ناجوانمردانه و دور از انصاف امروز پس از یازده سال به همقطاران گذشته خود که دیگر در قید حیات نیستند و اغلب آنان توسط رژیم بیرحمانه اعدام شدند می‌تازد و مسئولیت وقایع شوم سال ۱۳۵۷ را به شانه آنان می‌گذارد. شادروان ارتشبد اوپسی بعکس آنچه قره باغی ادعا مینماید بعد از ۲۲ بهمن از مملکت فرار نکرد. ایشان قبل از به ثمر رسیدن انقلاب خمینی با اجازه شاه فقید و موافقت نخست وزیر (دکتر بختیار) از راه عادی مملکت را ترک کرد. کتابها و مصاحبه‌های آقای قره باغی از این گونه اتهامات و دروغ‌ها بسیار غنی میباشد.

● کیهان لندن، پاریس ۱۳۶۸ - ۱۹۹۰

نامه های رسیده

فهرستی از نامه ها که در پاسخ گفته های تیمسار قره باغی در سال ۱۹۹۰ به روزنامه نیمروز ارسال شد ولی فرصت انتشار آنها فراهم نگشت.

* ناخدا حسن پیرنیا: "کاش ارتشبد قره باغی از آن گروهبان نیروی دریایی یاد می گرفت"

* منصور سیف (کالیفرنیا): "سپهبد مقدم به چه کسی گفت تیمسار قرار نبود بنده محاکمه شوم"

* سرگرد خلبان گوهر نژاد (فرانسه): "تیمسار قره باغی از حوادث هم نمی آموزد"

* اصلاان پیر جوادی (لندن): "بی طرفی و متلاشی شدن ارتش باعث موفقیت آسان نیروهای انقلابی شد"

* ستوان یکم پیاده محمد رضا میلاد (آلمان غربی): "مهندس بازرگان در مورد تیمسار قره باغی چه گفت"

* مسعود کاظمی (کانادا): "ملت ایران هرگز خائنین به وطن را نخواهد بخشید"

* احمد آذری (نروژ): "سر و ته فضیه را هم نیاورید"

* عدالتی (ترکیه): "چرا با ارتشبد قره باغی مصاحبه کردید"

* محمد رضا مهینی (برلن غربی): "مسائل تکراری گذشته را کنار

بگذارید"

* سرگرد بهروز جوانشیر- سیاوش موسوی - سروان مهدی رفیع پور - عباس معبدی در یک نامه مشترک: "تیمسار قره باغی باید در دادگاه ملی محاکمه شود"

* ناخدا دکتر محمد احمدی (انگلستان): "امیر بهادر جنگ محمد رضاشاه"

* سرگرد شهربانی درخشان فر (فرانسه): "خیانت آشکار به سوگند سربازی"

* ستوان فریدون در بازی (سویس): "ارتشبد قره باغی واقعیت را نمی گوید"

* حسین داور- افسر ارتش (تورنتو): "اظهارات تیمسار قره باغی مطلب تازه ای نیست"

* ناخدا پرویز روانشاد (انگلستان): "تیمسار سعی نکنید بچه گول بزنید"

* علیرضا مراد (آنکارا): "چرا کیهان مطالبی از این محکوم به چاپ رسانید"

* الف - جهانی (جورجیا): "آقای قره باغی روی سختم با شماست"

* امان الله صفایی (لندن): "۲۰ سؤال از تیمسار قره باغی"

* علی فرید (انگلستان): "بر بام بلند حاشا"

* م - آذری (هلند): "منصفانه نیست صفحات کیهان را با مصاحبه

تیمسار قره باغی پر کنید" * پروین حسین زاده (انگلستان): "بی طرفی چه معنایی داشت؟"

* ایرج جاوید (کانادا): "آقای قره باغی! اعتراف به گناه شهادت می خواهد"

* مجید فرازنده (هلند):

آبرو می رود ای ابر خطا پوش بیار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم"

* محمد جناب (فرانسه): "به کارهای گران مرد کار دیده فرست"
* رضا پیرامون (دانمارک): "جناب قره باغی! برای توشه آخرت،
حرف آخر را بزن"

* ق - محمدی (کلرادو): "سخنان تیمسار قره باغی ضد و نقیض
است"

* رویا فرهادیان (تورنتو): "تیمسار به چه مجوزی اعلان بی طرفی
صادر کرد"

یادآوری می شود که نویسندگان تعداد زیادی از نام های رسیده در
این زمینه تقاضا کرده اند نامه آنها با نام مستعار چاپ شود لاجرم نام
آنها در فهرست بالا نیامده است.

● نیمروز ۱۹۹۰

www.iran-archive.com

سرتیب جواد معین زاده

قره باغی با ملاها سازش کرده بود

ارتشبد قره باغی طراح طرح تسلیم ارتش یا واضح اعلامیه بی طرفی ارتش در جریان گفتگو با رادیو صدای ایران که متن آن در ۲۶ شماره نیمروز به چاپ رسید، چندین تن از شخصیت های نظامی را متهم کرد که با شبکه های آخوندی در جریان انقلاب ارتباط و همکاری داشته اند. یکی از کسانی که از طرف ایشان مورد اتهام قرار گرفت سرتیب جواد معین زاده است که در آن هنگام رئیس رکن دوم نیروی زمینی بودند، یعنی کسی که به اطلاعات نیروی زمینی دسترسی داشته است و در واقع می شود گفت که یک نهاد نیرومند اطلاعاتی در ایران بوده است. قبل از اینکه صحبت خود را با سرتیب معین زاده آغاز کنیم بهتر است به اتهاماتی که آقای قره باغی به سرتیب معین زاده رئیس رکن ۲ نیروی زمینی یعنی کسی که دستگاه اطلاعاتی نیروی زمینی را سرپرستی می کرد وارد آورده اند، مجدداً مرور کنیم و آنگاه گفتگوی خود را با ایشان آغاز نمائیم.

مروری به گفته ها

ارتشبد قره باغی... حالا که صحبت به این جا رسید نکته ای یادم افتاد که تعریف کنم و آن مسأله مربوط به همین آقای سرتیب معین زاده است، بعد از اینکه اعلیحضرت از کشور خارج شدند چند روز بعد سپهبد بدره ای به دفتر من آمد سؤال کرد که تیمسار من از دست این معین زاده

چکار کنم، گفتم معین زاده کیست، گفتند سرتیپی است که از بستگان ارتشید اویسی است و او را از ساواک به نیروی زمینی آورده است. گفتم حالا چه اتفاقی افتاده گفت ایشان هم در رکن دوم نیروی زمینی کار می کند و هم در رکن دوم فرمانداری نظامی، در همه کارهای نیروی زمینی مداخله می کند و مزاحمت برای همه فراهم می کند و اخیراً ضداطلاعات گزارش داده است که ایشان با آخوندها در ارتباط است گفتم که پس معطل چه هستید، گفتند چه کار کنم، گفتم کاری ندارد گزارش کنید و بیرونش کنید همین الان بنویسید که من دستور بدهم ایشان از نیروی زمینی بروند. گفتند اجازه بدهید بروم و بنویسم، ایشان رفتند نیروی زمینی و نوشتند و فرستادند در این مدتی که ایشان رفته بودند موضوع را بنویسند من جریان را از سپهبد مقدم تحقیق کردم و از ایشان خواستم که در مورد این افسر تحقیق کنند. تحقیق کردند گفتند بله این شخص در ساواک بوده با آخوندها در ارتباط است، در این موقع گزارش سپهبد بدره ای رسید که توسط یک افسر گارد برای من فرستاده بودند من زیر آن با توجه به قراری که با سپهبد مقدم قبلاً گذاشته بودم دستور دادم که ایشان برگردد به ساواک، متأسفانه بعدها فهمیدم که از نیروی زمینی رفته بود ولی هنوز در ستاد فرمانداری نظامی مشغول کار بوده است، اتفاقاً اخیراً کتابی بدستم رسید بنام «از آموزگار تا خمینی» در آن کتاب دیدم که دکتر خشایار می نویسد و نقل کرده است که در دوره اول مجلس اسلامی یکی از نمایندگان به آخوند دیگری که او هم نماینده مجلس شده بود، بنام میر غفار سجاد نژاد الوار، نماینده از بستان آباد، به ایشان اعتراض می کند که این آقا با ساواک در ارتباط بوده و شایستگی نمایندگی مجلس اسلامی را ندارد. میر غفار سجاد نژاد الوار در دفاع از اعتبار نامه خود در پاسخ می گوید بله درست است. با ساواک ارتباط داشتم و ارتباط من هم با سرتیپ معین زاده بود ولی من به نهضت خدمت می کردم، ایشان اطلاعات را به من می دادند و من اطلاعات را به آقای طالقانی می دادم، من در تماس

بودم ولی خدمتگزار بودم. این مربوط به جریان شب ۲۱ بهمن است بعد می بینیم آخوند میر غفار سجاد نژاد الوار می گوید روز بیست و یک سرتیپ معین زاده به من تلفن کرد و گفت ما می دانیم که شما در منزل طالقانی هستید تحقیق کردیم، به ایشان بگوئید که فرماندار نظامی مأموریت دارد که هر جنبنده ای را از بین ببرد و منهم (سجاد نژاد) جریان را به آیت الله طالقانی گفتم. این مذاکرات در آن کتاب نوشته شده که در واقع تأیید گزارش شادروان بدره ای در مورد معین زاده است. میبیدی - چه بسا که این سرتیپ معین زاده که شما اسم بردید می خواسته است در تشکیلات انقلابی نفوذ کند نه بالعکس، همین تلفنی که کرده اند و نوعی تهدید و ارباب در آن هست چه بسا خواسته اند به دستگاه دولت کمک بکنند.

قره باغی - ولی خبر دادن روز بیست و یکم به آنها، و در هر صورت داشتن ارتباط بدون اجازه فرمانده اش یعنی سبهد بدره ای و سازمان ضد اطلاعات نیروی زمینی، خلاف بوده و حق نداشت با آنها ارتباط برقرار کند.

میبیدی - آیا از دید شما بخشی از مقامات ساواک در خدمت انقلابیون بوده اند.

قره باغی - به احتمال قوی بوده اند.

اتهاماتی را که تیمسار قره باغی به سرتیپ جواد معین زاده زده بود، مجدداً خواندید، حال می پردازیم به معرفی سرتیپ معین زاده: سرتیپ معین زاده در سال ۱۳۰۹ در آذربایجان متولد شده اند. دبیرستان نظام تهران و دانشکده افسری و سپس دوره مقدماتی پیاده نظام و دوره عالی و دانشکده ستاد و فرماندهی را به پایان بردند آخرین پستی که داشتند رئیس رکن دوم نیروی زمینی بود، ما در مصاحبه با ایشان پاسخ هائی را که ایشان به اطلاعات تیمسار قره باغی دارند می شنویم.

معین زاده - شب به خیر آقای میبیدی، صحبت ها را شنیدم، البته

قبلاً هم در روزنامه نیمروز مشروح بیانات تیمسار قره باغی و مصاحبه ایشان را با شما خوانده بودم.

میدی - نظرتان چیست تیمسار، چرا با انقلابیون و با آخوندها همکاری می کردید؟!

معین زاده - عرض کنم که تیمسار قره باغی به خاطر اتهاماتی که به ایشان وارد شده در واقع می خواهند از خودشان دفاع کنند. در مسیر این دفاع یک عده از امراء و افسران ارتش را که به شهادت رسیده اند و دستشان از دنیا کوتاه است و نمی توانند از خودشان دفاع کنند متهم کردند، افسرانی مثل سرلشگر خسروداد، سرلشگر نشاط، سرلشگر مولوی، یواش یواش دامنه اتهامات رسیده است به سپهبد رحیمی و... که این ها برای ما قهرمانانی بودند که جانشان را برای ایران و در واقع در نتیجه همین اعلامیه بی طرفی ارتش از دست داده اند. تیمسار قره باغی حالا همه این ها را متهم می کنند که با رژیم آخوندها می خواسته اند همبستگی اعلام کنند یا همکاری داشتند.

تیمسار قره باغی خوب می داند که من اطلاعات بسیار وسیعی داشتم، نه به دلیل چند ماهی که در رکن دوم نیروی زمینی بودم، بلکه با توجه به اینکه بیست و سه سال سابقه کار در امور اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، و رکن دوم و ساواک داشته ام. ما به خوبی در دستگاههای اطلاعاتی یکدیگر را می شناختیم و می شناسیم. تیمسار قره باغی را هم به خوبی می شناسم و در مورد روزهای آخر من خیلی صحبت ها دارم که چنانچه وقت اجازه دهد خیلی چیزها را به خاطر روشن شدن تاریخ مملکت خواهم گفت. این برای روشن شدن تاریخ ارتش لازم است. ایشان همه را متهم می کنند. امروز با این گفته ها و با این نوشته ها شروع کرده اند که همه را متهم کنند. سرهنگ خسرو نصرتی یکی از شریف ترین و شجاع ترین افسران ما بودند که در پلیس تهران خدمت می کردند که روز آخر آن خبرنگار انگلیسی صحبت های ایشان را پخش

کرد که از وی سؤال کردند که جناب سرهنگ کلاتریها یکی پس از دیگری سقوط می کند ما چه بکنیم ایشان در جواب می گوید بزنید، بزنید وسط دوا برو... که من این صحبت ها را به گوش خود شنیدم. این آدم (تیمسار) این شخص را می گویند که خیانت کرده است.

میدی - ایشان را متهم کرده اند که با آخوند ها از دوره قبل از انقلاب در تماس بوده اند، این را آقای قره باغی به صراحت گفتند.

معین زاده - با بسیاری از افسران پلیس و افسران ساواک بنده با توجه به ماهیت شغلی در ارتباط بودم.

من شخصاً تمام مسائلی را که در مورد من می گویند صد در صد تکذیب می کنم برای اینکه من روز ۱۷ شهریور از مأموریت انگلستان برگشتم و وارد تهران شدم که آن واقعه میدان ژاله پیش آمده بود. روز بعد تیمسار اویسی مرا خواستند و گفتند که دیروز شرفیاب بودم و امر فرموده اند که چند افسر اطلاعاتی را به نیروی زمینی بیاورم چون شما الان از انگلستان آمده اید می خواهم که بیائید در نیروی زمینی خدمت کنید، اگر این پیشنهاد را قبول دارید بگوئید که من گزارش تهیه کنم.

با همان گزارش و با همان فرمانی که آقای قره باغی به ریاست ستاد بزرگ ارتشاران تعیین شد من هم به سمت فرماندهی اطلاعات و عملیات نیروی زمینی یعنی رئیس رکن دوم نیروی زمینی منصوب شدم. به فرمان شاهنشاه من به این کار برگزیده شدم. بنا براین، این که می گوید اویسی فلانی را از ساواک آورده، همین طور بدون تشریفات و بدون رعایت قوانین که نمی شد این کار را انجام بدهند، بنده فرمان داشتم و رفتم به نیروی زمینی.

میدی - تیمسار ممکن است بعضی ها اطلاع نداشته باشند، لطفاً بفرمائید که ریاست رکن دوم چه وظایفی دارد و مفهوم رکن ۲ چیست.

معین زاده - رکن دوم یکی از ارکان نیروی زمینی بود. عرض کردم

بعنوان فرماندهی اطلاعات معاونت اطلاعات و عملیات منصوب شدم. فرمانده نیروی زمینی چند معاون داشت که یکی از آنها معاون اطلاعات و عملیات بود، شادروان سپهبد فرهنگ خلعت بری این سمت را داشتند، او هم جزو کسانی بود که اعدام و شهید شد. این سپهبد یک فرمانده اطلاعات و یک فرمانده عملیات داشت که فرمانده اطلاعات، من بودم. کار ما در آن سمت جمع آوری اطلاعات بود از واحدها، آقای قره باغی حتی این قدر اطلاع ندارند که من رئیس رکن دوم نیروی زمینی بودم نه رئیس رکن دوم فرماندار نظامی، فرماندار نظامی رکن دومی داشت که سرهنگ ناصر خلیلی این سمت را سرپرستی می کرد.

میبودی - اطلاعات را از چه منابعی کسب می کردید؟

معین زاده - اطلاعات را از واحدها جمع آوری می کردیم. کار ما در واقع در درون ارتش بود و کار سیویل انجام نمی دادیم. از تمام لشگرها و تیپ ها اطلاعات را جمع آوری می کردیم. میبودی - میزان نفوذ آخوندها، و روحانیت، گروههای چپ و انقلابیون بر اساس اطلاعاتی که شما کسب کرده بودید تا چه اندازه بود؟

معین زاده - روحانیون، نفوذی در نیروی زمینی نداشتند ضمن اینکه در این قبیل موارد ساواک اقدام می کرد. در آن زمان ساواک مسئول جمع آوری اطلاعات در مورد روحانیون بود چه قبل از انقلاب و چه در زمان انقلاب. این آقای سرهنگ خلیل پور هم که به عرض رساندم از طریق ساواک تعیین شده بود. تیمسار مقدم او را تعیین کرده بود. ایشان هرروز صبح می آمدند به نیروی زمینی و اطلاعات روز را به اطلاع تیمسار اویسی می رساندند. من افسر اطلاعاتی بودم و در آن تاریخ به عنوان رئیس رکن دوم تعیین شدم و کارم را هم تا روزیکه شادروان اویسی در ایران بودند انجام می دادم. بعد از رفتن ایشان، آقای قره باغی اولاً به خاطر اختلافاتی که با مرحوم اویسی داشت روزیکه به نیروی زمینی آمد

برخلاف همه اصول و برخلاف همه شئونات نظامی، اقدام کردند. ایشان راست نمی گویند این مطلب را که بدره ای (اخراج مرا) خواسته است، من با بدره ای تا لحظه آخر با هم خدمت می کردیم. بدره ای به من گفت که او (قره باغی) می گوید که فلانی (معین زاده) فامیل اویسی است و نباید در این جا باشد. بدره ای می گوید من تقاضا کردم که تیمسار ایشان (یعنی من) افسر اطلاعاتی است و من از او کمک می گیرم و خودم هم تازه به نیروی زمینی آمده ام اجازه بدهید که فعلاً معین زاده در پست خود باشد ولی قره باغی می گوید نه «باید برود». این جمله ای است که عیناً تیمسار بدره ای نقل کرد و می گفت عیناً حرفی را می زند که آیت الله خمینی می گفت که «باید برود و نباید در نیروی زمینی باشد».

مییدی - بنابراین می توان گفت که شما اختلاف شخصی با هم داشتید.

معین زاده - متأسفانه یا خوشبختانه بنده هیچ وقت زیر دست ایشان خدمت نکرده ام. من دوبار ایشان را دیده ام یک بار وقتی بود که تیمسار اویسی فرمانده نیروی زمینی بودند و ایشان جانشین بودند و من برای دیدار تیمسار اویسی رفته بودم که ایشان هم در اطاق اویسی بودند و یک بار هم در نیروی زمینی بود که ایشان را دیدم و هیچ افتخار این را نداشتم که در زیر سایه ایشان خدمت بکنم.

مییدی - شما در شب های انقلاب هیچ گاه با مذهبیون ارتباط داشته اید یا مثلاً با محارم آیت الله طالقانی که آقای ارتشبد قره باغی به آن اشاره کردند. آیا هیچ ارتباط داشته اید.

معین زاده - اصلاً چنین چیزی نیست. اساساً این شخص را که اسم میبرند نمی شناسم. در یکی از صحبت های ایشان (قره باغی) گفته اند که ایشان با من در لبنان... من هیچ وقت در لبنان نبودم - من مأموریتی که داشتم در چهار سال آخر یعنی از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ در انگلستان بودم. من اصلاً لبنان نبودم در هیچ دوره ای از خدمتم ارتباط کاری یا از نظر

اطلاعاتی ارتباطی با آخوندها نداشتیم. متأسفانه ایشان هر چه دلش می خواهد میگوید آنهم برای اینکه از خودش دفاع کند ولی متأسفانه باید به ایشان بگوئیم که دفاع ایشان به هیچ وجه در برابر تاریخ قبول نخواهد شد. ایشان روزی که وارد پاریس شدند اولین تقاضائی که کردند از تیمسار ارتشبد آریانا بود که می خواستند به ملاقات ایشان (ارتشبد آریانا) بروند. عین جوابی که تیمسار آریانا دادند این بود که گفتند «تیمسار شما متهم هستید که به ارتش و مملکت خیانت کرده اید تا در یک دادگاه، در یک دادگاه صالحه محاکمه نشوید و تبرئه نگردید من به هیچ وجه اجازه نمی دهم به ملاقات من بیائید». افسران در مورد ایشان این طور قضاوت می کنند. حالا ایشان سرلشگر مولوی را خائن می داند، خسروداد را می گوید اعلام همبستگی کرده، همه را میگوید و جواد معین زاده را هم متهم می کند، یا سرتیپ وحدت را متهم می کند، ایشان حتی به عنوان رئیس ستاد ارتش نمی دانسته که سرتیپ وحدت رئیس ستاد فرمانداری نظامی نبوده، رئیس ستاد فرمانداری نظامی سرلشگر ناجی بود که جزو چهار نفر اول به جوخه های اعدام سپرده شد.

میبیدی - بنا بر این شما کلیه اتهاماتی را که آقای قره باغی به شما وارد کرده است تکذیب می کنید. بفرمائید که روز ۲۲ بهمن وقتی اعلامیه بی طرفی صادر شد شما کجا بودید؟

معین زاده - من در روز ۲۲ بهمن در منزل آقای دکتر شیبانی بودم. آقای دکتر شیبانی رئیس ذوب آهن بودند. آن موقع من دیگر در نیروی زمینی خدمت نمی کردم. دکتر شیبانی مرد میهن پرستی است که وقتی اعلامیه را از رادیو شنید اشک از چشمش سرازیر شد.

میبیدی - اگر شما در آن جلسه تشریف داشتید و با ۲۷ شخصیت نظامی دیگر در این زمینه می خواستید تصمیم بگیرید پیشنهاد شما چه بود؟

معین زاده - جواب این سؤال شما را تیمسارانی که خیلی بالاتر

از من هستند مانند ارتشبد جم که مورد احترام همه نظامیان هستند، در طول ۱۵ سال گذشته داده اند اساساً ما اعلامیه ای بنام بی طرفی نداشته ایم، در ارتش اصولاً چنین چیزی وجود ندارد. بعد هم این شورائی که ایشان بعنوان شورای عالی ارتش از آن نام می برند این آقایان هیچکدام در حدی نبودند که در یک چنین مسأله مهم مملکتی بیایند و شرکت بکنند و این تصمیم را بگیرند. ما یک شورای فرماندهی داریم در ارتش که از فرماندهان نیروها تشکیل می شد. ولی ایشان هرکسی را در راهروهای ستاد بزرگ پیدا کردند آوردند و جلسه تشکیل دادند. فقط به خاطر اینکه عده بیشتری باشند و خودش در آن بالا نشسته است. حالت جلسه این است که یک طرفش تیمسار ارتشبد فردوست نشسته، که اساساً اختیار شرکت در چنین امری را نداشته است.

میبدی - تیمسار فردوست هم در همین جلسه حاضر بوده اند؟

معین زاده - بله ایشان هم بودند، در واقع یک طرف قره باغی، یک طرف فردوست و یک طرف مقدم نشسته بوده اند. متأسفانه آقای فردوست که کتابشان درآمد دیدیم که ایشان همه رجال مملکت را جاسوس قلمداد می کنند، یعنی جز خودش همه را خائن می داند. در میان این رجال که ایشان آنها را خائن نامیده، اشخاص وطن پرست و شایسته کم نداشتیم، این مملکت را آنها ساخته بودند، ولی فردوست همه را جاسوس انگلیس قلمداد کرده. آقای قره باغی هم ارتشی ها را شروع کرده است که به نوعی خراب کند. این ها هر دو یک وظیفه و یک مأموریت داشتند و دارند. سبهد بدره ای یکی از شایسته ترین و وطن پرست ترین و شاهدوست ترین افسرها بود که تا لحظه آخر ماند و شهید شد. سرلشگر مولوی رئیس پلیس تهران درست دو یا سه روز قبل از انقلاب از مرخصی برگشت. اتفاقاً من سؤال کردم که کی آمدی گفت همین دیروز آمدم (آمده بود به نیروی زمینی) گفتم شما که رفته بودید بچه هایتان را ببینید. چند روز دیگر می ماندید تا سرو صدا بخوابد. گفت